

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

گفتیم، یکی از مرجحات باب تزاحم ترجیح ما لیس له بدل بر آنچه که بدل دارد است و ظاهر عبارت آقایان این است که بین بدل طول و عرضی فرقی وجود ندارد. اشکال مرحوم آقای خوئی را ذکر کردیم که ایشان فرمودند، نه در بدل طولی و نه در بدل عرضی تزاحم به وجود نمی‌آید و هر دو مورد موضوعاً از تزاحم خارج است.

در ادامه گفتند ما لیس له بدل، به حکم عقل مقدم بر ما له بدل می‌شود. علت عدم وقوع تزاحم به نظر ایشان این است که متعلق برای وجوب در واجب موسع، که دارای بدل طولی است یا متعلق وجوب در واجب تخییری، که دارای بدل عرضی است، عنوان کلی و جامع است و بین عنوان کلی و جامع، و ما لیس له بدل تزاحمی نیست. همچنین فرمودند شرط تزاحم این است که قدرت بر امتثال هر دو نباشد درحالی‌که اینجا قدرت بر امتثال هر دو وجود دارد یعنی مثلاً در بدل طولی، ما له بدل را در زمان دیگری انجام بدهد ولی الآن ما لیس له بدل را انجام بدهد.

بررسی کلام مرحوم خوئی

مناقشه‌ی ما بر کلام ایشان این است که هر چند هم در واجب موسع و هم در واجب تخییری متعلق یک عنوان جامع است، لکن اگر مکلف این فرد از جامع را انجام داد، آن جامع در ضمن این فرد محقق می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر بگوئید جامع در ضمن این محقق نمی‌شود به این معناست که از فردیت خارج بشود. اگر بگوئید جامع در ضمن این محقق می‌شود در تزاحم همین مقدار کفایت می‌کند چون در تزاحم لازم نیست که بین متعلق واقعی، تزاحم باشد.

بعبارة آخری می‌توانیم فرق دیگری میان تعارض و تزاحم پایه‌گذاری کنیم و بگوئیم، در باب تعارض توجه به خارج نداریم یعنی کاری نداریم که متعلق در ضمن کدام فرد می‌خواهد محقق شود. وقتی در تعارض می‌گوئیم تنافی، به حسب الجعل است که مرحوم نائینی و آقای خوئی هم قبول کردند؛ باید ببینیم متعلق این دو دلیل و حکم چیست؟ به لحاظ همان عنوان متعلق، می‌گوئیم بین این دو تعارض است.

اما وقتی در باب تزاحم می‌گوئید تنافی در مقام امتثال، یعنی باید متعلق را به لحاظ وجود خارجی ملاحظه و محاسبه کنیم. قبول داریم در واجب موسع وجوب به طبیعی صلاة تعلق پیدا کرده و یک فرد این طبیعی اول وقت و یک فردش دوم وقت و... است. اما سوال این است که اگر مکلف نماز را در فرد اول ایجاد کرد، آیا این فرد مصداق برای جامع هست یا نیست؟ اگر بگوئید نیست به این معناست که فردیت ندارد و اگر بگوئید هست می‌گوئیم هذا یکفی در تزاحم چون همین که امتثال خارجی، مصداق برای امتثال باشد ولو متعلق وجوب نباشد، یعنی متعلق وجوب، جامع باشد کفایت می‌کند.

در تزاحم روی فرد خارجی می‌آئیم و با قطع نظر از امتثال تزاحمی به وجود نمی‌آید. مثلاً در جایی که دو غریق هستند و مکلف

هیچ کدام را نجات نمی‌دهد، تزاممی ایجاد نمی‌شود. تزامم بعد از شروع در امتثال است؛ وقتی شروع در امتثال کردیم یوجد التزام، اما قبل از شروع در امتثال تزامم معنا ندارد. در تعارض با قطع نظر از امتثال و خارج می‌گوئیم بین این دو عنوان که متعلق برای تکلیف هستند تعارض است، اما در تزامم از حین امتثال تزامم شروع می‌شود. به نظر ما کلام ایشان تبعید مسافت و دور شدن از بحث تزامم است.

کلام مرحوم صدر و بررسی آن

مرحوم آقای صدر (قدس سره) مقدم شدن ما لیس له بدل بر ما له بدل را منحصر به جایی کردند که بدل، طولی باشد اما در بدل عرضی باشد به همین استدلالی که آقای خوئی دارند تمسک می‌کنند. ایشان می‌گویند در بدل عرضی تکلیف به جامع تعلق پیدا کرده و جامع با ما لیس له بدل تزاممی ندارد و می‌گویند موضوعاً از باب تزامم خارج است. اما با بیانی که ما عرض کردیم ملاحظه فرمودید هم در جایی که بدل طولی دارد هم در جایی که بدل عرضی دارد اولاً هر دو داخل محل نزاع است و ثانیاً هر دو موضوعاً داخل است و هیچ کدام موضوعاً از محل نزاع خارج نیست.

بازگشت مرجع بدلیت به سایر مرجحات

بحث مهم دیگر در این مرجع این است که آیا این مرجع یعنی تقدم ما لیس له بدل بر ما له بدل مرجع مستقلی است و در عرض مرجحات دیگر باب تزامم قرار می‌گیرد یا نه اصالت ندارد و به یکی دیگر از مرجحات باب تزامم برمی‌گردد؟!

کلام مرحوم آملی

مرحوم حاج شیخ محمدتقی آملی در مصباح الهدی که شرح عروهی ایشان است، بیانی دارد که از آن بیان استفاده می‌شود تقدم ما لیس له بدل بر ما له بدل از این جهت است که به تزامم بین واجب مطلق و واجب مشروط برمی‌گردد و در تزامم بین این دو، واجب مطلق مقدم می‌شود.

ذیل فرعی که سید در عروه مطرح کرد و فرمود اگر کسی مقداری آب دارد که یا برای تطهیر بدنش و لباسش کفایت می‌کند و یا برای وضو، فتوای مشهور این بود که تعیناً یا احتیاطاً باید اول ازاله‌ی خبث کند و بعد که فاقد الماء شد، تیمم کند. در ادامه این فرع مطرح می‌شود که اگر این آدم با این آب وضو گرفت، آیا وضویش صحیح است یا نه؟ مرحوم آملی می‌گوید وضو باطل است. مرحوم سید در عروه هم می‌گوید «إذا توضأ أو اغتسل حينئذ بطل لأنه مأمور بالتيمم و لا أمر بالوضوء أو الغسل» [1].

در سایر موارد تزامم، مثلاً در تزامم بین اهم و مهم، اگر مکلف اهم را انجام ندهد، مهم را از راه خطاب ترتبی و یا از راه وجود ملاک درست می‌کنند و می‌گویند اگر بین صلاة و ازاله‌ی نجاست تزامم شد، چون ازاله‌ی نجاست واجب مضیق است باید بر صلاة مقدم شود. اگر ازاله را کنار گذاشت و رفت نماز خواند؛ نماز یا به جهت وجود ملاک و یا از راه خطاب ترتبی که بگوئیم شارع می‌گوید «إن عصیتَ تجب عليك الصلاة» یا «إن عصیتَ الأهم يجب عليك المهم» تصحیح می‌کنند.

مرحوم آقای آملی در این مورد می‌فرماید هر چند در جاهای دیگر باب تزامم طرف دیگر را از راه وجود ملاک یا از راه خطاب ترتبی تصحیح می‌کنیم؛ اما اینجا اگر کسی به جای اینکه آب را در تطهیر بدن یا لباسش استعمال کند رفت وضو گرفت، این وضو باطل است و از راه ملاک و خطاب ترتبی هم نمی‌شود وضو را درست کرد. می‌گوئیم چرا؟ ایشان می‌فرمایند «السر في تقديم ما لا بدل له هو طولية التكليف ببذل ما له البذل بالنسبة إلى مبدله». سر تقدیم ما لا بدل این است که تکلیف در طرف دیگر که بدل دارد طولی است.

می‌گوئیم در طول اوست یعنی چه؟ می‌گویند «و لازمه اشتراط التکلیف بالمبدل بالقدرة» یعنی اگر کسی قدرت به مبدل داشت باید او را انجام بدهد و اگر نسبت به مبدل قدرت نبود ثمّ و در طول آن مبدل، سراغ بدل می‌آید. «و صيرورة القدرة شرطا شرعيا» این قدرت شرط شرعی است یعنی شارع که برای این مبدل بدلی را قرار می‌دهد می‌گوید اگر قدرت بر مبدل نداشتی بدل را انجام بده. «فیصير التزام بينهما من قبيل التزام بين الواجب المطلق و الواجب المشروط» التزام بین ما لا بدل له و ما له بدل از این قبیل می‌شود. ما لا بدل له مطلق و ما له بدل واجب مشروط است. «فيسقط الخطاب المشروط بانتفاء شرطه و سقوط موضوعه» چون بین مبدل و ما لا بدل التزام است، بر مبدل قدرت ندارد. در نتیجه هم خطاب مشروط و هم موضوعش ساقط می‌شود «و من المعلوم كون دخل القدرة شرعا».

در ادامه می‌گویند که چون قدرت دخیل در موضوع است وقتی قدرت نباشد موضوع وجود ندارد، وقتی موضوع وجود ندارد ملاک وجود ندارد، لذا اینجا ملاکی هم نیست و اگر کسی با این آب وضو گرفت ملاک ندارد و وقتی ملاک نداشت این وضو باطل می‌شود. اولاً از کلام ایشان حرفی شبیه کلام مرحوم صدر استفاده می‌شود که ایشان هم مسئله‌ی ما لا بدل و ما له بدل را فقط در بدل طولی مطرح می‌کند چون این حرف فقط در بدل طولی مطرح است و خود ایشان هم طولیت را تصریح کرده یعنی در جایی که بدل بدل عرضی است گویا ایشان می‌خواهد بگوید التزام وجود ندارد که ما همان جا هم قبول کردیم. و ثانیاً ایشان بدل طولی را به واجب مطلق و واجب مشروط برمی‌گردانند، و در التزام بین واجب مطلق و مشروط، واجب مطلق مقدم می‌شود [2].

بررسی کلام مرحوم آملی

فرمایش ایشان قابل مناقشه است. از ایشان می‌پرسیم طولیتی که از حکم شارع یا عقل استفاده می‌شود، فی نفسه شرط است یا نه، اگر شما لعارض و لمانع هم قدرت پیدا نکردی باز به این بدل می‌رسی؟! همه‌ی دعوای ما اینجا همین است. اگر شارع از اول بگوید من وضو را بر شما واجب می‌کنم و اگر قدرت نداشتید نوبت به تیمم می‌رسد. بعد بگوید قدرت نداشتید مطلقاً چه فی نفسه قدرت نداشتید مثلاً اصلاً آب ندارید یا آب دارید لمانع نمی‌توانید مثلاً باید صرف چیز دیگری کنید مثل صرف ازاله‌ی خبث. اگر شارع اینطور فرموده بود که اصلاً بحثی نبود. مسلم می‌گوئیم وقتی اینجا این آب را صرف ازاله‌ی خبث کند قدرت ندارد و نوبت تیمم می‌رسد.

ولی بحث ما این است، آن مقداری که دلیل داریم، دلیل می‌گوید این وضو و طهارت مائیه بر شما اگر فی نفسه قدرت بر او دارید واجب است. الآن آبی داریم و فی نفسه قدرت بر طهارت مائیه داریم، می‌خواهیم ببینیم آیا اینجا هم که حالا مزاحمت می‌کند با ما لیس له بدل که طهارت خبثیه باشد، به صرف اینکه شارع در بعضی از موارد برای طهارت مائیه بدل قرار داده می‌توانیم بگوئیم پس مرجح می‌شود؟

این تعبیری که می‌کنیم جسارت نباشد؛ این بیان به مثابه این است که میان دعوا ایشان نرخ تمام کرده! این را عرض کردم برای اینکه مقصودم روشن شود. ما می‌خواهیم ببینیم اینجا اگر گفتیم «ما لیس له بدل» مرجح است نتیجه‌اش این می‌شود که شارع این بدل را در طول مبدل قرار داده مطلقاً. یعنی این مبدل اعم از اینکه قدرت فی نفسه داری یا نداری. اعم از اینکه مانع عرضی باشد، اگر مانع عرضی هم شد باز انتقل إلی البدل. یا اینکه ما لیس له بدل نمی‌گوید این چگونه است؛ کما اینکه صنعت هم همین است.

یک دلیل داریم که می‌گوید ازاله‌ی خبث از بدل و لباس مصلی لازم است. این دلیل چطور می‌تواند بر دلیل دیگر تصرف کند بگوید ما له بدل مقید بشود به اینکه این در میان نباشد. در ما له بدل طولیت درست است. طولیت می‌گوید اگر شما نتوانستید طهارت مائیه، بروید سراغ طهارت ترابیه، ولی ظاهرش این است که اگر قدرت فی نفسه نداشتید. ظاهرش این است که اگر خودتان فرض کنید برای بدن‌تان این آب ضرر دارد. اما کجایش دلالت دارد که اگر مزاحمت با یک واجب دیگر داشت و آن

واجب ليس له بدل، آن هم تصرف در اين دليل طهارت مائيه كند و بگويد اينجا شما ديگر قدرت نداريد. و بالجمله اينكه اين قدرت در طهارت مائيه قدرت شرعي يا عقلي است، اين اول الدعواست. ظاهر ادله اين است كه فقط قدرت عقليه در آن دخالت دارد.

وصلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج 1، ص: 478.

[2] مصباح الهدى في شرح العروة الوثقى، ج 7، ص: 200 و 201: (و الأقوى هو الأول) و ذلك لأننا و ان صححنا العبادة المأتي بها عند مزاحمتها مع واجب أهم: اما بملك الخطاب و الرجحان الذاتي لها في تلك الحالة، أو بالخطاب الترتبي حسبما ذكرنا تفصيله في الأصول، لكن لا يمكن القول به في المقام الذي هو من باب الدوران بين ما لا بدل له و بين ما له البدل، حيث انك قد عرفت ان السر في تقديم ما لا بدل له هو طولية التكليف ببذل ما له البدل بالنسبة إلى مبدله، و لازمه اشتراط التكليف بالمبدل بالقدرة و صيرورة القدرة شرطا شرعيا فيصير التزام بينهما من قبيل التزام بين الواجب المطلق و الواجب المشروط فيسقط الخطاب المشروط بانتفاء شرطه و سقوط موضوعه، و من المعلوم كون دخل القدرة شرعا في موضوع الخطاب من جهة دخله في الملك فينتفى الملك عن الواجب المشروط بتقديم المطلق عليه فلا يصح إتيانه بداعي الملك و كذا بالخطاب الترتبي فإنه متوقف على العلم بوجود الملك و يكون المانع من الخطاب هو من جهة التزام فقط و هو فيما كانت القدرة فيه شرطا عقليا لا شرعيا (و بالجمله) فالحكم في الفرض المذكور هو بطلان الطهارة المائية.